

درآمدی بر سنجش ظرفیت‌های تمدن‌سازی فقه

* عباسعلی مشکانی سبزواری
** محسن الویری

چکیده

درباره نسبت دانش فقه با تمدن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ برخی میان این دو نسبتی نمی‌بینند، گروهی قائل به نسبتی حداقلی بین فقه و تمدن بوده و گروهی فقه را شرط اساسی تمدن‌سازی قلمداد می‌کنند. نسبت فقه و تمدن با دو نگاه قابل بررسی است. نگاهی در قلمرو متون و منابع فقه و نگاهی دیگر معطوف به متون و منابع کمال‌یافته‌تر، شاید بتوان آن را فقه مطلوب نامید. با محوریت نگاه نخست، کوشیده شده با مروری بر کتاب‌ها، ابواب و مسائل و موضوعات فقهی اثبات شود، می‌توان از پیوندی آشکار و استوار بین آموزه‌های فقهی و تمدن‌سازی سخن گفت. هرچند نمی‌توان ادعا کرد همه نظام‌های اجتماعی مورد نیاز تمدن به صورت کامل و آماده الگوبرداری در فقه فعلی موجود است، اما وجود چارچوب‌های اصیل و ساختاری تمدن در آن قابل انکار نیست. این نکته که نظام‌سازی از طریق فقه، به مثابه گام نخست برای تمدن‌سازی در گرو تشکیل و تدوین فقه حکومتی است نیز مورد بحث قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

فقه، فقه سنتی، فقه حکومتی، فقه پویا، تمدن، نظام‌سازی، نظام‌های اجتماعی، نسبت‌های فقه و تمدن.

meshkani.a@gmail.com

alvirim@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۱۱

*. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم.

** استادیار دانشگاه باقرالعلوم (ع).

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۱۵

مقدمه

یکی از موضوعاتی که نیازمند بحث و بررسی جدی است، مسئله «فقه و تمدن» یا ارتباط «فقه و تمدن‌سازی» و «بررسی نسبت بین فقه و تمدن» است. به عبارت دیگر، این پرسش که: «نسبت میان فقه و تمدن چیست؟» یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه فقه و معارف دینی است.

در سال‌های اخیر، به‌خاطر طرح شبهات و ابهاماتی درباره قلمرو دخالت دین در زندگی انسان، به‌ویژه در بخش اجتماعی و حکومتی آن و نیز رخ نمودن برخی دیدگاه‌های سکولاریستی، فقه و معارف اسلامی متهم به ناتوانی در عرضه نظام‌های مورد نیاز جامعه انسانی گشته است و ما شاهد تکرار پرسش‌هایی از سنخ پرسش از نسبت میان فقه و تمدن هستیم، که آیا فقه، توانایی ارائه نظام‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، و در کل توانایی تأسیس و تغذیه یک «تمدن» را دارد یا خیر؟

این بحث تاکنون با عناوین مختلف و به‌صورت پراکنده در پیشینه معارف و منابع دینی وجود داشته و اندیشمندانی به‌طور جسته و گریخته به بررسی و نقادی در این باره پرداخته‌اند. اما تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، این بحث جدی تلقی نشده و به جایگاه حقیقی خویش بار نیافته بود. پس از انقلاب موضوعاتی همچون حکومت دینی، فقه سیاسی، فقه حکومتی، فقه پویا، نسبت دین و حکومت، نسبت فقه و حکومت، فقه و نظام‌سازی، فقه و تمدن‌سازی و مباحثی از این دست در حوزه اندیشه عالمان دینی مطرح شده، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و نظریه‌های مختلفی درباره آنها بیان شد. تحلیل و ریشه‌یابی عدم رشد این مباحث، خصوصاً بحث مناسبات فقه و تمدن و نقش فقه در تمدن‌سازی، در تاریخ معارف دینی، خود بحث گسترده‌ای است و بیش از آنکه به عناصر افراد و عملکرد آنها مربوط باشد، به اوضاع اجتماعی و مراحل تاریخ تکامل بشری مرتبط است.

پیدا است که پاسخ به این پرسش بر اساس هر برداشت و دیدگاهی که باشد، بر شناخت فقه و تمدن و نوع تعریفی که از این دو ارائه می‌شود، استوار است. از پرسش یاد شده، دو پرسش دیگر رخ می‌نماید: فقه چیست؟ تمدن کدام است؟ اگر به این دو پرسش، پاسخ

صحیح گفته شود، پاسخ سؤال یاد شده نیز به‌دست خواهد آمد. پیداست که چگونگی پاسخ نیز به نوع پاسخ به این دو سؤال برمی‌گردد.

بررسی نسبت فقه و تمدن با دو نگاه توصیفی و توصیه‌ای امکان دارد. نگاه توصیه‌ای به نسبت تمدن و فقه مطلوب نظر دارد و از بایدها سخن می‌گوید. اما نگاه توصیفی به بودها پرداخته و نسبت فقه موجود (فقه سنتی) و تمدن را بررسی می‌کند. مقاله حاضر با نگاه توصیفی سامان یافته است.

بدین‌منظور، پس از تعریف مفاهیم بنیادین و سپس بررسی دیدگاه‌های مختلف در رابطه با نسبت فقه و تمدن، مناسبات فقه سنتی و تمدن را به کاوش نشستیم.

کلیات

۱. فقه

واژه فقه در لغت به معنای فهمیدن، دانستن، ادراک و علم آمده است.^۱ اما آنچه که از تصریح لغویان و کاربردهای واژه فقه پیداست، معنای فقه، اخص از مطلق فهم و دانستن است و منظور از آن علم و دانستنی است که با تأمل و دقت همراه باشد.^۲ در اصطلاح نیز، فقه به معانی ذیل آمده است:

- اصطلاح عام: منظور همه معارف و احکامی است که از طرف خداوند نازل شده، چه در زمینه اعتقادی و اخلاقی و چه در زمینه فروع عملی.^۳

- اصطلاح خاص: منظور از آن احکام شرعی و فرعی عملی است که عبادات، معاملات، مسائل حقوقی، کیفری، تجاری و غیره را شامل می‌شود و امروزه بخشی از آن در رساله‌های عملی به صورت فتوا دیده می‌شود.^۴

۱. ابن‌منظور، *لسان العرب*، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۲. راغب اصفهانی، *المفردات*، ص ۳۴۸.

۳. تهبانوی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، ج ۳، ص ۴۷۸.

۴. حسین‌زاده، *فقه و کلام*، ص ۲۶.

- به معنای علم فقه: در این اصطلاح فقیهان، در طول تاریخ فقه و سیر تطور آن، معانی متعددی برای فقه بیان کرده‌اند که از میان آنها، این عبارت از شهرت بیشتری برخوردار است: فقه، علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی است.^۱

۲. فقه حکومتی

فقه حکومتی نگرشی کل‌نگر و ناظر بر تمام ابواب فقه است. در این نگاه، استنباط‌های فقهی باید براساس فقه اداره نظام اجتماعی انجام شود و تمامی ابواب فقه ناظر به امور اجتماع و اداره کشور باشد. از این رو گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد، تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اجتماع و نظام اسلامی، شئون و زوایای مختلفی دارد؛ مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، سیاست، امور بین‌الملل و مسائلی از قبیل مسائل نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و تمامی مسائل مربوط به زندگی بشری در مقوله مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی که فقیه می‌بایست همه آن مسائل را بنابر رفع نیازهای اجتماع و نظام اسلامی مورد بررسی قرار دهد.^۲

۳. تفاوت فقه حکومتی با فقه سیاسی و فقه سنتی

فقه حکومتی، چنانکه برخی پنداشته‌اند به معنای بخشی از فقه و یا فقه احکام حکومتی^۳ و یا فقه سیاسی^۴ نیست، بلکه نگاهی حاکم و وصفی محیط بر تمام مباحث فقه^۵ - از طهارت تا دیات و مسائل مستحدثه - است. در حالی که فقه سیاسی، نه یک نگاه و وصف، که تنها بخشی جزئی از فقه است که می‌تواند مصادیق فردی و غیرحکومتی نیز داشته باشد.

۱. شمس‌الدین محمد، ذکر الشیعه، ج ۱، ص ۴۰؛ مقداد، *نقد القواعد الفقهیه*، ص ۵.

۲. مشکانی، «درآمدی بر فقه حکومتی»، *مجله حکومت اسلامی*، ش ۶۰، ص ۱۵۷.

۳. بنگرید به: اسلامی، *اصول فقه حکومتی*، ص ۲۴.

۴. بنگرید به: ایزدهی، «برداشتی از دیدگاه‌های آیت‌الله العظمی خامنه‌ای پیرامون فقه سیاسی»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۵۶، ص ۸۱.

۵. مهریزی، «فقه حکومتی»، *فصلنامه نقد و نظر*، سال سوم، شماره ۴، ص ۱۴۱.

مسئله مهم دیگر بیان وجه تمایز فقه حکومتی از فقه سنتی (فردی) است. اولین تفاوت فقه سنتی و فقه حکومتی، تفاوت در نوع نگاه به مسائل است. با این توضیح که در فقه حکومتی به دست‌دادن احکام الهی در همه شئون یک نظام و حکومت الهی مدنظر است و به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی نظر می‌شود و تأثیر احتمالی هر حکمی از احکام در کیفیت مطلوب اداره نظام و حکومت ملاحظه می‌گردد.^۱ اما در فقه سنتی و فردی، موضوعات و مسائل، با نگاه به فرد و به دور از هرگونه ملاحظه حکومتی و نه به‌عنوان عضوی از یک جامعه، بلکه خود عنوان موضوع حکم شرعی مورد استنباط قرار می‌گیرد.^۲ دومین تفاوت عمده فقه سنتی و حکومتی، تفاوت در موضوع است. با این بیان که موضوع فقه سنتی، «افعال مکلفین» و موضوع فقه حکومتی، «افعال مکلفین و جامعه» است. توضیح اینکه نگرش فردگرایانه به فقه و نیز دور بودن آن از صحنه جامعه و حکومت، موضوع فقه سنتی را در افعال مکلفین منحصر نمود و مسائل مربوط به شئون حکومت و نظام اسلامی در حاشیه باقی ماند. علاوه اینکه افعال مکلفین نیز با نگاه فردی سامان یافت.

۴. جایگاه و رسالت فقه

اسلام دین خاتم است و در همه اعصار پاسخ‌گوی نیازهای دینی انسان است. در این میان آن بخش از اسلام که نمود عینی بیشتر و تأثیر ملموس‌تری در زندگی انسان دارد، بخش قوانین، مقررات، هنجارها و ناهنجارهای عملی اسلام است و رسالت مهم فقه در همین جا آشکار می‌شود، چراکه فقه عهده‌دار تبیین این مقررات و احکام است. به دیگر بیان فقه مجموعه احکام عملی اسلام است که وظیفه «ارائه طریق» در تمامی حوزه‌های تمدنی، اعم از حوزه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... را برعهده دارد و با قدمت تاریخی خویش، گستره‌ای بس سترگ را در شامل می‌شود.

۱. بنگرید به: سخنرانی آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در آغاز جلسه درس خارج فقه، ۷۰/۶/۳۱.

۲. بنگرید به: ایزدهی، «برداشتی از دیدگاه‌های آیت‌الله العظمی خامنه‌ای پیرامون فقه سیاسی»، فصلنامه

حکومت اسلامی، ش ۵۶، ص ۸۲.

یکی از فقه‌های معاصر، در توصیف فقه و جایگاه آن در میان علوم و معارف اسلامی می‌نویسد: علم فقه در میان معارف و تعالیم دینی دارای جایگاه ویژه‌ای است، چراکه ترسیم‌کننده شیوه‌های زندگی در صحنه‌های گوناگون آن است، تبیین‌کننده مناسک و عبادت‌ها، معاملات، حلال و حرام، نظام ازدواج، میراث، چگونگی قضاوت و رفع خصومت‌ها و درگیری‌ها و غیر اینها است و به‌طور خلاصه فقه راه و روش یگانه و برنامه دقیق برای زندگی فردی و اجتماعی مسلمان است.^۱

آنچه بر اهمیت این رسالت می‌افزاید این است که اسلام دین جاوید الهی است و برای زندگی انسان در همه عصرها و برای همه جوامع اعم از مدرن و سنتی، توسعه یافته و توسعه نیافته، قوانین و مقررات دارد، هرچند تمام آنها به‌طور صریح بیان نشده و نیازمند کشف و استخراج می‌باشد. وظیفه مهم فقه آن است که تمامی احکام و مقررات مورد نیاز جامعه انسانی در تمامی جنبه‌ها را در هر عصر و زمانی، متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی و نیازهای واقعی انسان، ارائه داده و به صحنه زندگی وارد نماید.

خلاصه اینکه رسالت فقه تبیین قوانین و باید و نبایدهای دین در صحنه زندگی فردی و اجتماعی انسان، جهت عمل نمودن به آنهاست و غایت آن دستیابی به پیامدهای دین‌مداری و التزام به شریعت است که همان کسب کمالات روحی و معنوی و رسیدن به قرب الهی است.

۵. تمدن

از لحاظ لغوی واژه «تمدن» معانی مختلفی را در برمی‌گیرد، اما اصلی‌ترین معنایی که محققان بر آن اتفاق نظر دارند، شهرنشین شدن و اقامت در شهر (مدنیت) است. پژوهشگران درباره تعیین ریشه لغوی کلمه «مدنیت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را به «مدن» به معنای اقامت‌گزیدن در مکانی، باز می‌گردانند. برخی دیگر آن را به «دان» باز می‌گردانند که ریشه واژه دین و به معنای خاضع شدن و اطاعت نمودن است.^۲ بر همین پایه، این کلمه معادل واژه «شهرآیینی» و به معنای

۱. سبحانی، «تطور فقه نزد شیعه»، مجله تراثنا، سال اول، شماره ۲، ص ۱۵.

۲. امین، ضحی الاسلام، ص ۱۱.

«حسن معاشرت» است. این واژه از کلمه لاتین «civilis» که برگرفته از «civis» یا «civitaïs» می‌باشد، مشتق شده است.^۱ بنابراین در فرهنگ‌های لغت، زندگی «تمدن» در برابر زندگی بربرهای وحشی که فاقد زندگی شهرنشینی‌اند، به کار برده می‌شود.

در باب مفهوم تمدن نیز با تلقی‌های گوناگونی روبه‌رو هستیم که این تفاوت‌ها اغلب به دلیل وجود رویکردهای مختلف در تعاریف است. اصطلاح تمدن از قرن هجدهم و در عصر روشنگری پدید آمد، هرچند واقعیت آن از گذشته موجود بوده است. در یک معنا تمدن با فرهنگ مترادف پنداشته شده است. طبق این انگاره تمدن یا فرهنگ عبارت است از ترکیب پیچیده‌ای شامل علوم، اعتقادات و هنرها، اخلاق و قوانین و آداب و رسوم و عادات و اعمال دیگری که به وسیله انسان در جامعه به دست می‌آید.^۲ نمود جلوه‌های مادی فرهنگ و تجسم آن در شهرنشینی از دیگر از دیگر معانی فرض شده برای تمدن می‌باشد.^۳

دیدگاهی دیگر، برای تمدن، معنایی فراگیر قائل است. بر اساس این دیدگاه علاوه بر جنبه نرم و فرهنگی حیات اجتماعی، مجموعه عناصر اقتصادی، سیاسی، تکنیک‌ها، سازمان‌های اجتماعی و خلاصه جنبه‌های سخت نیز در گستره تمدن جای می‌گیرند. طبق این نظر تمدن عبارت است از: مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی که قابل انتقال بوده و جنبه‌های مذهبی، اخلاقی، زیباشناسی، فنی - علمی مشترک در یک جامعه یا چند جامعه مرتبط با یکدیگر را به خود می‌گیرد.^۴

در نگاه دیگری - که صحیح‌ترین دیدگاه به نظر می‌رسد - به مجموعه بزرگی از نظام‌های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ...) که از نظر جغرافیایی واحد کلانی را در یک قلمرو پهناور در برمی‌گیرد،^۵ و فرهنگی واحد بر تمامی اجزای آن سیطره دارد،

۱. آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ص ۳۶.

۲. نقل از: روح الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۵۰.

۴. ساروخانی، درآمدی بر دائرةالمعارف علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۹۹.

۵. بنگرید به: آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ص ۱۲۸.

تمدن اطلاق می‌شود. طبق این تعریف، تمدن چیزی جز تشکیل و تلفیق نظام‌های اجتماعی، تحت سیطره فرهنگی خاص (مثلاً فرهنگ اسلامی) نیست. بر اساس تعاریف فوق، می‌توان به چند ویژگی مفهوم تمدن اشاره نمود:

الف) تمدن آنچنان که از کلمه لاتینی شهرنشین بودن یا شهروندان (CIVIS) و شکل وصفی آن (civilis) مشتق می‌شود، متقوم به شکل‌گیری نظام اجتماعی قانونمند است.
ب) گستره یک تمدن به مراتب بیشتر از یک حکومت و بالطبع عمر طولانی‌تری از عمر حیات اجتماعی یک جامعه خاص دارد.

ج) تمدن یک جنبه سخت و یک جنبه نرم دارد. فرهنگ به‌عنوان جنبه نرم یک تمدن، زیربنای ساخت یک تمدن است که به‌طور یکسان بر تمامی اجزای آن نظارت و سیطره داشته و آنها تحت‌تأثیر خود دارد. به‌عبارت‌دیگر بُعد عقلانیت یک تمدن — که اساس یک تمدن است — بازگشت به بعد فرهنگی آن دارد. البته تمدن تنها به این جنبه نباید خلاصه شود، بلکه جنبه‌های سخت تمدن همچون ساختارها، محصولات و ... هم مطرح می‌باشد.

د) هر تمدنی دارای نظامات اجتماعی متعددی می‌باشد که اساساً همین نظامات هستند که تمامیت یک تمدن را محقق می‌سازند، مانند نظام‌های حقوقی، تربیتی، اقتصادی، سیاسی و دیگر نظامات کلان و خرده نظامات که به‌صورت هماهنگ و تحت سیطره فرهنگی خاص (مثلاً فرهنگ اسلامی در تمدن اسلامی) تعیین‌بخش می‌باشند.

ه) چنانکه گذشت، شکل‌گیری یک تمدن محصول وجود و هماهنگی نظامات اجتماعی مختلف و خاصی است که در صورت فقدان و یا ناهماهنگی و یا عدم مشروعیت و مقبولیت اجتماعی، هرگز تمدنی شکل نخواهد گرفت.

۶. مؤلفه‌های تمدن

برای تمدن مؤلفه‌های مختلفی ذکر شده است. در یکی از دیدگاه‌های مشهور، بر نظام‌های مختلف اجتماعی از قبیل نظام اقتصادی، نظام حقوقی، نظام تربیتی، نظام سیاسی و دیگر نظامات خرد و کلان اجتماعی مانند نظام خانواده و ... به‌عنوان ارکان و سازه‌های مهم تمدنی

تأکید شده و این نظام‌ها را با حاکمیت و نظارت فرهنگی خاص، در صورت‌بندی ساختار تمدن ضروری دانسته‌اند.^۱ از دیگر سازه‌های اصلی تمدن، نظام دینی (نظام باورهای جمعی) است.^۲ در کنار نظام دینی، نظام اخلاقی تمدن نیز در شکل‌گیری تمدن‌ها بسیار موثر است.^۳ دیگر از نظام‌های مهم تمدنی که در هر تمدنی نقش‌آفرین بوده، نظام معنوی و عبادی تمدن است که در قالب‌های مختلف مراسم و مناسک دینی و گاه در قالب‌های دیگری همچون حرکت‌های عرفانی و صوفی‌گرانه، حرکت‌های زاهدانه و راهبانه، و یا حتی جنبش‌ها و جریان‌های اجتماعی و مذهبی، ظاهر می‌گردد. نظام معنوی و عبادی، ناظر به نظام‌های گرایش‌ها، بینش‌ها و کنش‌های روحی و باطنی یک تمدن است که از رهگذر آن نیازهای روحی و نیازهای روانی جمعی و تمدنی تأمین می‌شود.^۴ نکته مهم دیگر در باب سازه‌های تمدنی، توجه به جایگاه افراد جامعه در شکل‌گیری تمدن است. چنین نیست که اگر بر تمدن تأکید می‌شود و یا نظام‌های مختلف اجتماعی مانند نظام سیاسی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... مورد تأکید قرار می‌گیرد، جایگاه افراد و سهم آنها در شکل‌گیری تمدن نادیده گرفته شده باشد.^۵

خلاصه اینکه هر تمدنی متشکل از مجموعه‌ای از نظام‌های اجتماعی، همچون نظام اقتصادی، نظام حقوقی، نظام تربیتی، نظام عبادی و همین‌طور نظام سیاسی است و اساساً همین نظام‌ها هستند که تمامیت یک تمدن را شکل می‌دهند.

با برشمردن، موارد فوق، سؤال اصلی تحقیق به‌طور شفاف‌تری خود را می‌نمایاند: آیا فقه توانایی تأسیس تمدن و یا حداقل تولید بخشی از نظام‌های تمدنی و یا توانایی تأمین نرم‌افزاری و سخت‌افزاری یک تمدن را دارد یا خیر؟

با رصد و مطالعه سازه‌ها و مؤلفه‌های تمدنی، آنچه در باب نسبت فقه و تمدن می‌توان

۱. آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، ص ۱۲۸.

۲. تامسون، دین و ساختار اجتماعی، ص ۱۷.

۳. بنگرید به: کرایب، نظریه اجتماعی کلاسیک، ص ۱۴۳.

۴. بنگرید به: کرمی، جستاری نظری در باب تمدن، ص ۷۰ - ۶۹.

۵. همان، ص ۷۵.

ادعا کرد، نظام‌سازی فقه در راستای تکمیل سازه‌های مختلف تمدن است. به بیان دیگر، اگر ما بتوانیم اثبات کنیم که فقه شیعه توانایی تولید و تأسیس نظام‌های مختلف اجتماعی، اعم از حقوقی، سیاسی، اقتصادی، عبادی، تربیتی و ... را دارد، به جایگاه رفیع و نقش عمیق فقه در باب تمدن‌سازی پی خواهیم برد.

دیدگاه‌های مختلف در رابطه با نسبت فقه و تمدن

قبل از هر چیز، بیان دیدگاه‌های مختلف در باب نسبت فقه و تمدن، حالت دقیق و روشن‌تری به فضای بحث خواهد داد. درباره تمدن و نسبت فقه با آن، گستره‌ای از نظریات متصور است که به اجمال آنها را در سه دسته می‌توان خلاصه کرد:

۱. انکار نسبت فقه و تمدن

گروهی رابطه بین فقه و تمدن را نفی می‌کنند و معتقدند اصولاً مقوله تمدن و مقوله سرپرستی اجتماعی با مقوله فقه بیگانه است و فقه ارتباطی با مقوله تمدن، حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. این گروه از تمدن و تمدن‌سازی تفسیر خاصی داشته، آن را عهده‌دار معیشت و فقه را عهده‌دار سعادت می‌دانند و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بینند. از نظر این گروه، حتی اگر فقه در گوشه‌ای از معیشت دخالت کند، آن دخالت عرضی است و جزو مقولات حقیقی فقه نمی‌آید. به بیان دیگر، اگر فقه در امور تمدنی و اجتماعی نظری داشته باشد، این اظهار نظر بالعرض است و در واقع فقه از موضوعی از سخن گفته که از جنس خودش نیست.^۱

اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض یک نظریه غربی و وارداتی است^۲ که برخی از اندیشمندان مسلمان با پیروی از آن، مقولات دینی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث

۱. سروش، *مدارا و مدیریت*، ص ۱۳۷؛ همو، *قبض و بسط تئوریک شریعت*، ص ۱۶۳.

۲. بنگرید به: خسروپناه، *گستره شریعت*، ص ۸۵.

عرضی دین است. این نگاه به فقه نیز تسری پیدا کرده است.^۱ نگاه دیگری نیز در بین است که اساساً ارتباط بین دیانت و سعادت را نیز منقطع دانسته و بر این باور است که بشر برای رسیدن به سعادت، نیازمند دیانت نیست، چه اینکه در نگاه این دسته، سعادت، تنها سعادت در معیشت است که آن‌هم با عقل جمعی و بشری قابل دستیابی است و به قانون و برنامه‌های وحیانی و الهی (که در لسان ما همان فقه است) نیازی نیست. این نگاه، نگاه مادی‌گرایان و منکرین اصل شریعت است. اما موضوع بحث ما اندیشمندان مسلمانی هستند که اصل فقه و شریعت را قبول دارند، اما ضرورت آن را برای مقوله سعادت قبول نداشته، رابطه بین سعادت و معیشت را منقطع می‌دانند، در نتیجه رابطه بین دین و دنیا و بالتبع نسبت بین فقه و تمدن را منتفی می‌دانند. طرف‌داران این نظریه معتقدند که فقه و سعادت به هم گره خورده‌اند و مقوله تمدن و معیشت نیز در هم آمیخته‌اند و این دو کاملاً دو حوزه مستقل دارند. سعادت به عهده فقه و تکامل معیشت به عهده تمدن است و تمدن برخاسته از خرد خود انسان‌هاست؛ یعنی شیوه‌ها و آیین مهندسی اجتماعی و رهبری جامعه در امور معیشتی و اجتماعی از خرد مستقل بشر تغذیه می‌کند.^۲

۲. پذیرش نسبت حداقلی بین فقه و تمدن

نظریه دیگر در زمینه نسبت فقه و تمدن، پذیرش نسبت حداقلی بین فقه و تمدن است. طرف‌داران این نظریه، بین فقه و تمدن ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند؛ یعنی معتقدند که فقه در کل با تمدن و زندگی اجتماعی بشری ارتباط دارد. آنها اصل ارتباط معیشت و فقه، و فقه و تمدن را می‌پذیرند، اما نقش فقه را در برنامه‌ریزی تمدنی و سرپرستی تکامل معیشت و هدایت تکامل زندگی اجتماعی نقشی بی‌اثر می‌دانند، یعنی معتقدند فقه فقط جنبه نظارتی دارد نه جنبه برنامه‌دهی و برنامه‌ریزی و مدیریت. بلکه انسان با مدد از توانایی‌هایی که خدا

۱. مجتهد شبستری، «سه گونه دانش در سه قلمرو»، فصلنامه نقد و نظر، ش ۵، ص ۳۰۰.

۲. نقل از: فراست‌خواه، سرآغاز نواندیشی معاصر، ص ۲۲۱ - ۲۲۰.

بدو عطا کرده، از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی و اندیشه‌هایش می‌تواند به تمدن‌سازی پرداخته و معیشت خود را اداره بکند. فقط در این مسیر ممکن است در مواردی راهکار و یا راهبرد انتخابی برای معیشت با سعادت معنوی و اخروی تعارض داشته باشد که در این موارد فقه نقش نظارتی خود را ایفا کرده و آن را تصحیح می‌کند.^۱

این گروه معتقدند نقش فقه نظارت بر تمدن و معیشت است نه سرپرستی تکامل و برنامه‌ریزی آن. تمدن‌سازی و برنامه‌ریزی معیشت، تولید و برنامه‌ریزی خردمندانه و مربوط به حوزه اندیشه و تجربه‌های بشری است. انسان‌ها با تکامل اندیشه‌ها و تجربه‌ها، راهبردهای جدید را به سوی تمدن‌سازی و تکامل معیشت، به دست می‌آورند و حتی گزینش می‌کنند و فقه صرفاً نقش نظارتی دارد. یکی از دلایل اصلی این رویکرد، عدم توجه به موضوعات اساسی‌ای است که پیش فرض‌های ارتباط فقه و دنیا و بالتبع ارتباط فقه و تمدن را بیان می‌کند. این گروه توجه نکرده و ندیده‌اند که حوزه فقه، چه هدایت‌ها و مناسبات وثیقی در رابطه با تولید، کنترل، هدایت و تکامل اجتماعی زندگی بشری و جوامع انسانی به دست داده است. آنها به این موضوع نپرداخته‌اند که در یک نگاه کلی‌تر دخالت دین در تکامل ضروری است یا خیر؟ آنگاه اگر این دخالت ضروری بوده و دخالتی باشد که حوزه فقه را تعریف می‌کند، منطق فقه را توسعه دهند و با منطق توسعه‌یافته‌تر به سراغ واکاوی منابع رفته و به صید و تماشای روابط و مناسبات فقه با حوزه تمدنی و اجتماعی زندگی بشری بنشینند.

۳. پذیرش نسبت حداکثری فقه و تمدن

طیف سوم کسانی هستند که نقش فقه در تمدن‌سازی، هدایت و تکامل زندگی اجتماعی، را نقشی فراگیر و مثبت می‌دانند و معتقدند رسالت فقه در حوزه معیشت، سرپرستی تکامل معیشت است و اصولاً فقه را قانون اساسی و شالوده اصلی تمدن‌سازی می‌دانند. در اصطلاح به این نظریه، نظریه حداکثری گویند. طرفداران این نظریه خود به دو دسته تقسیم شده‌اند. کسانی که فقه موجود را برای تمدن‌سازی و اداره جوامع انسانی کافی می‌دانند و معتقدند فقه

۱. بنگرید به: مجتهد شبستری، ایمان و آزادی، ص ۸۸.

موجود توانایی تمدن‌سازی و اداره جوامع انسانی را دارد. این نظریه به «فقه سنتی» مشهور است. در مقابل دیگرانی معتقدند فقه موجود، گرچه میراث گراندقدر شیعه در طول تاریخ بوده و حفظ آن واجب است، اما این فقه به جهاتی گوناگون، چونان که باید گسترش کمی و کیفی در جهت تمدن‌سازی و اداره جوامع انسانی را به خود ندید و همواره با دور بودن از حکومت و اجتماع، گرفتار مسائل فردی بوده است. باور این گروه این است که نگاه حاکم بر فقه موجود نگاهی فردی است و این درحالی است که ما به فقهی نیاز داریم که با نگاهی اجتماعی و حکومتی به مسائل، تدوین شده و مسائل را نه با نگاه فردی، که با نگاه اجتماعی و حکومتی به حل و تحلیل نشست باشد. این نظریه با عنوان «فقه حکومتی» شناخته شده است.

طبیعی است که بحث از مناسبات فقه و تمدن، ذیل دو نظریه اخیر - سنتی و حکومتی - شکل خواهد گرفت و در محدوده این دو نظریه است که می‌توان سخن از روابط و مناسبات فقه و تمدن و تمدن‌سازی به میان آورد. چه اینکه بر مبنای نظریه اول، هیچ ارتباطی بین فقه و تمدن برقرار نیست و نظریه دوم نیز گرچه ارتباطی حداقلی را معتقد است، اما نتیجه آن چیزی جز انکار نسبت فقه با تمدن و معیشت اجتماعی نیست. در مورد طرف‌داران نظریه حداکثری، گفتنی است اگر توانستیم ضرورت نگاه دوم یعنی فقه حکومتی را به اثبات رسانده و فقه شیعی را با این نگاه تدوین کنیم، مراد حاصل خواهد آمد و صرف تصور فقهی با این اوصاف، موجب تصدیق روابط و مناسبات وثیق فقه و تمدن و تمدن‌سازی خواهد بود.^۱

اما اگر شرایط به گونه‌ای بود که توان اقامه فقه حکومتی وجود نداشت و به فقه سنتی - که ماهیت و مسائل آن، فردی و فردگرایانه است - اکتفا شد، باز هم بحث از روابط و مناسبات فقه و تمدن، همچنان بر اهمیت و ضرورت خود پایدار است.

حقانیت و صحت این ادعا، پس از تأمل و دقت در مجموعه فقه سنتی، از آغاز تا پایان و از طهارت تا دیات مشخص می‌شود. ره‌آورد ملاحظه مجموعه فقه سنتی و مسائل آن،

۱. بنگرید به: مشکانی سبزواری، «مقدمه‌ای بر فقه اجتماعی شیعه»، کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۶۵،

پاییز ۸۹، ص ۶۰ - ۲۳؛ و نیز: همو، «درآمدی بر فقه حکومتی»، حکومت اسلامی، ش ۶۰، بهار ۱۳۹۰،

ص ۱۸۵ - ۱۵۵؛ همو، «پارادایم فقه حکومتی»، ماهنامه معرفت، ش ۱۶۸، آذر ۱۳۹۰، ص ۷۶ - ۵۳.

آمیختگی و ارتباط وثیق تمدن با این مقوله است؛ به گونه‌ای که تفکیک و جداسازی این هر دو از یکدیگر غیرممکن می‌نماید.

نسبت فقه و تمدن

تعیین نسبت فقه و تمدن با دو نگاه قابل بررسی است:

نگاه توصیفی: در این نگاه، فقه موجود (فقه سنتی) در بستر زمان و در قالب احکام و مسائل موجود مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد؛

نگاه توصیه‌ای: این نگاه با تأکید بر فقه مطلوب - که از آن با عنوان «فقه حکومتی» یاد می‌کنیم - به بررسی نسبت فقه و تمدن می‌پردازد.

بر اساس نگاه اول، ما به مجموعه فقه موجود و احکام و مسائل آن از آغاز تدوین تاکنون می‌نگریم و بررسی می‌کنیم که فقه در چه جهاتی با مقوله تمدن و تمدن‌سازی در ارتباط بوده و به تأسیس و یا تکمیل آن کمک نموده است و بر طبق آنچه به‌عنوان میراث فقهی به ما رسیده، نسبت آن را با تمدن و تمدن‌سازی تعیین می‌کنیم. بنابراین در این نگاه ما با اینکه نسبت فقه و تمدن چه باید باشد، کاری نداریم، بلکه با آنچه تاکنون بوده، سروکار داریم. اما بر اساس نگاه دوم، باید بررسی کنیم که نسبت حقیقی فقه و تمدن چه باید باشد و صرفاً نمی‌توانیم به آنچه موجود است، اکتفا کنیم.

در نقد دیدگاه اول می‌توان گفت: در اینکه برای تعیین نسبت فقه و تمدن می‌باید از فقه موجود در مراحل تاریخی آن بهره گرفت و با بررسی احکام، مسائل و موضوعات آن به مطلوب نسبی رسید، تردیدی وجود ندارد، اما سخن در این است که آیا به آنچه موجود است، می‌توان اکتفا کرد یا خیر؟ به نظر می‌رسد بررسی فقه موجود برای تعیین نسبت حقیقی فقه با تمدن کافی نباشد، چراکه در صورتی فقه موجود آینه تمام‌نمای نسبت فقه و تمدن خواهد بود که تمام ظرفیت‌های فقه به فعلیت رسیده و زمینه ظهور و بروز آن در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی بشری فراهم آمده باشد. اما از آنجا که در فقه سنتی و فردی از همه توانمندی‌های فقه استفاده نشده - خصوصاً به‌جهت محروم‌بودن شیعه از حکومت و در نیامدن

به صحنه اجتماع و حکومت - در نتیجه زمینه توسعه و گسترش همه‌جانبه آن در همه جنبه‌های زندگی بشری فراهم نشده است. بنابراین در اصل برای تعیین نسبت فقه و تمدن باید به فقه مطلوب نظر داشت و به ظرفیت‌های آن نگریست.

نکته مهمی که ذکر آن ضروری است اینکه استخراج نظام‌های اجتماعی و تأسیس تمدن از فقه، ضرورتاً به معنای این نیست که بالفعل این نظام‌ها در فقه وجود دارد؛ بلکه به معنای این است که برخی از موضوعات و بسیاری از مبانی که برای حوزه بحث‌های مربوط به نظام‌های فقهی لازم است، در فقه وجود دارد و ما می‌توانیم از این ظرفیت عظیم برای تدوین نظام‌های فقهی و تأسیس تمدن اسلامی استفاده کنیم.

فرضیه مقاله حاضر

مقاله حاضر در صدد است با بازپژوهی فقه موجود، منابع، احکام و مسائل آن، این نکته را روشن سازد که بر فرض عدم قبول امکان و ضرورت فقه حکومتی - که آینه تمام‌نمای تمدن‌سازی اسلامی است - فقه موجود (فقه سنتی) چنان که برخی پنداشته‌اند، با مقوله تمدن و تمدن‌سازی بیگانه نیست. با رصد ابواب، کتب، احکام و مسائل مختلف فقه موجود، با چارچوب‌های کلی، قواعد و گاهی احکام ریز و درشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی، تربیتی، عبادی و ... مواجه می‌شویم که نشانگر رویکرد و اهتمام فقه سنتی به زندگی اجتماعی بشر و نیازهای گونه‌گون و مختلف تمدنی می‌باشد.^۱ به بیان دیگر شاید نتوانیم از دل فقه موجود نظام‌های مختلف اجتماعی را استخراج و تأسیس کنیم، اما این مسئله دال بر عدم توجه فقه موجود به این مسائل نیست. بلکه فقه موجود در باب‌های مختلف و مورد نیاز نظام‌های اجتماعی، احکام فقهی مختلف و گونه‌گونی دارد. یعنی احکام مورد نیاز نظام اقتصادی که با عنوان «فقه اقتصادی» از آن یاد می‌شود. همچنین احکام حقوقی، احکام تربیتی، احکام سیاسی، احکام عبادی، احکام فرهنگی و دیگر احکام مختلفی که نقش

۱. ذکر این نکته ضروری است که نوع نگاه در این احکام، نگاه فردی است و به همین خاطر گفته می‌شود که توانایی تأسیس نظام فقهی را ندارد. چه اینکه نظام‌سازی مبتنی بر نگاه حکومتی و کلان می‌باشد.

اشباع‌کننده - و یا تأمین حداقلی - نیازهای مختلف نظام‌های اجتماعی را بر عهده داشته و با عناوینی همچون فقه فرهنگی، فقه سیاسی، فقه حقوقی، فقه تربیتی و ... از آنها یاد می‌شود. در واقع این مقاله به‌طور مشخص، در صدد جواب‌گویی به دیدگاه «منکرین نسبت فقه و تمدن» است. یعنی کسانی رابطه بین فقه و تمدن را نفی کرده، معتقدند مقوله «تمدن و سرپرستی اجتماعی» با مقوله «فقه» بیگانه است و فقه ارتباطی با مقوله تمدن، حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. همان کسانی که از تمدن و تمدن‌سازی تفسیر خاصی داشته، آن را عهده‌دار معیشت و فقه را عهده‌دار سعادت می‌دانند، و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بینند.^۱ به بیان دیگر، مقاله حاضر عهده‌دار اثبات ارتباط حداقلی فقه سنتی و تمدن و تبیین نظریه دوم - که در بخش دیدگاه‌ها گذشت - می‌باشد. بدیهی است که سخن از ارتباط حداکثری فقه و تمدن، در غالب نگاه و نظریه سوم امکان دارد و آن نیز مبتنی بر بحث از فقه حکومتی می‌باشد.

فقه و احکام مورد نیاز نظام‌های اجتماعی

الف) فقه و احکام نظام فرهنگی

یکی از مهم‌ترین وجوهی که ماهیت یک تمدن به آن وابسته است وجهه فرهنگی تمدن است. جایگاه فرهنگ در جغرافیای تمدن از چنان رفعتی برخوردار است که اگر تمدنی نتواند تولید فرهنگی داشته و فرهنگ اصیل خود را حفظ نماید، هستی و چیستی خود را در معرض نیستی و فنا قرار داده است. در تمدن اسلامی، یکی از مهم‌ترین عاملی که تاکنون توانسته است هویت مستقل فرهنگی به آن بدهد، فقه و قوانین فقهی است. اگر تعریف فرهنگ به «شیوه و روش زندگی»^۲ را قبول کنیم،^۳ آنگاه نسبت وثیق فرهنگ و فقه هویدا خواهد شد.

۱. بنگرید به: سروش، *مدارا و مدیریت*، ص ۱۳۷؛ و نیز: همو، *قبض و بسط تئوریک شریعت*، ص ۱۶۳.

۲. دائرةالمعارف وُرلدبوک می‌گوید: «فرهنگ، واژه‌ای است که دانشمندان علوم اجتماعی آن را بر همه طرق (روش‌ها و شیوه‌های) زندگی اطلاق می‌کنند». (نقل از: *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو*، ص ۵۴ - ۵۳)

۳. بررسی نظریات مختلف در رابطه با نسبت فقه و فرهنگ و نیز تبیین نظریه مختار، نیازمند فرصت و مقالی دیگر است.

چه اینکه فقه اسلامی، از ابتدا تا انتها و از طهارت تا دیات، آموزگار شیوه زندگی است. به دلیل اینکه تعالیم فقه، نسبت به نحوه برخورد با دیگران، رعایت نظم و انضباط، رعایت حقوق دیگران، داد و ستد، آداب معاشرت، ازدواج و طلاق، هم‌نوع‌گرایی، سیاست، حکومت، مدیریت، تدبیر منزل، نظافت، بهداشت، علم و صنعت و ... مطالب فراوانی دارد. فقه اسلامی، در تمامی زمینه‌های طهارات، عبادات، سیاست، اجتماعیات، تجارتات، حقوق (حدود، دیات، قصاص، تعزیرات، شهادت، وصیت، ارث، قرض، دین، تعاون، احسان، اتفاق) و تمامی احکام و مسائل امور زندگی و شیوه‌های برخورد اجتماعی، دستورات و آیین‌نامه‌های خاص خود را داراست. بر اساس پذیرش تعریف پیشین برای فرهنگ، فرهنگ اسلامی عبارت است از «شیوه زندگی مستخرج از متون دینی به واسطه علم فقه». به عبارت دیگر احکام و قوانینی که به واسطه علم فقه از متون دینی استنباط می‌شود، عاملی شده تا جامعه و تمدن اسلامی شیوه زندگی مستقل را دارا و از فرهنگی پویا برخوردار باشد.

فقه و سطوح مختلف فرهنگ

پس از تبیین نسبت فقه و فرهنگ، اینک لازم است تا سطوح و انواع مختلف فرهنگ از یکدیگر متمایز شده و تأثیر فقه بر هر یک از این بخش‌ها مورد بررسی قرار گیرد. برای فرهنگ تقسیمات مختلفی ارائه شده است. از جمله این تقسیمات، تفکیک سطوح یا انواع فرهنگ به دو بخش است: ۱. فرهنگ عمومی؛ ۲. فرهنگ تخصصی.^۱

۱. فرهنگ عمومی و فقه

فرهنگ عمومی به معنای مجموعه نیازهای فرهنگی است که آحاد جامعه با آن روبه‌رو بوده و مبتلا به آن می‌باشند. آداب و معاشرت، مراعات حقوق دیگران، نظم، وجدان کاری، انضباط اجتماعی، و مسائلی از این قبیل در این مجموعه می‌گنجد. مروری بر عناوین ابواب و احکام فقه موجود، تأثیر بی‌بدیل فقه بر عرصه فرهنگ عمومی را قطعی می‌سازد. معارف فقهی، چه

۱. بنگرید به: پیروزمند، نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور، ص ۹۸ - ۹۷.

به صورت غیرمستقیم از طریق تقویت ایمان، تقوا و یقین برای آحاد جامعه و چه به صورت مستقیم از طریق تعیین رویه معاشرت و برخورد با دیگران و مسائل و حوادث پیرامونی زندگی، توان ساختن فرهنگ عمومی جامع و نورانی را فراهم نموده است.

۲. فرهنگ تخصصی و فقه

پس از فرهنگ عمومی، سطح دوم فرهنگ را فرهنگ تخصصی جامعه تشکیل می‌دهد. فرهنگ تخصصی عبارت است از ارتکازات و پذیرش‌های اجتماعی که بر خلاف فرهنگ عمومی، محدود به معدودی از افراد جامعه است که دارای سطح تحصیلات و سواد بالاتری می‌باشند. اطلاعات تخصصی، اطلاعاتی است که هم افراد کمتری به آن محتاجند و هم افراد محدودتری به آن امکان دسترسی دارند. مجموعه اطلاعات تخصصی بر روی هم رفته، فرهنگ تخصصی جامعه را تشکیل می‌دهد و در مجموع امکان پاسخ‌گویی به مشکلات و معضلات و ناهنجاری‌های پیچیده‌تر جامعه را فراهم می‌سازد. تأثیر فقه در فرهنگ تخصصی به واسطه علم صورت می‌پذیرد. بدین معنا که آنچه فرهنگ تخصصی را می‌سازد علم است و به اصطلاح علم، فرهنگ‌ساز است، زیرا ارتکاز می‌آفریند و معیار ارزش‌گذاری و تعیین هنجار و ناهنجار در جامعه قرار می‌گیرد. با این حساب بررسی نسبت فقه و فرهنگ تخصصی، نیازمند تبیین نسبت فقه و علم می‌باشد. نسبت علم و فقه در چند سطح قابل ارائه و بررسی است.

در یک نگاه تأثیر فقه در علم، از طریق ترغیب به علم اندوزی و توصیه برای کسب و نشر علم به وجود می‌آید. از نظر فقه اسلامی، برای فراگیرنده علم و پیشه، هیچ‌گونه محدودیت زمانی و مکانی قابل تصور نیست و قلمرو موضوعی و جوب تعلم نیز مختص به دانش‌ها و پیشه‌های دینی نیست، بلکه هر دانش و پیشه‌ای که حفظ نظام جامعه مسلمان بر آن متوقف باشد، از باب وجود حفظ نظام، واجب می‌باشد.^۱

با نگاهی دیگر، شاید بتوان تأثیرگذاری فقه بر علم را از زاویه جامعه‌شناسی علم به دست آورد. از زاویه جامعه‌شناسی علم، فقه از طریق باید و نبایدها و نیز حدود و صغور و شیوه‌ای که

۱. انصاری، *المکاسب*، ج ۲، ص ۱۳۸؛ *بحرالعلوم*، *بلغه الفقیه*، ج ۲، ص ۱۴.

برای زندگی آدمی ارائه می‌دهد، در اهداف، انگیزه‌ها و مقاصد اندیشمندان و دانشوران مسلمان، تصرف نموده، می‌تواند در تعیین سرنوشت علم اثر بگذارد. به عبارت دیگر تولید علم از انگیزه‌ها و نیازهایی پیروی می‌کند که اگر آنها را با یکدیگر پیوند بزنیم، نظام انگیزه‌ها و نیازمندی‌ها مقابل ما قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر منشأ این انگیزه‌ها و نیازها نیز باید با نیایدها و حدود و صغور احکام اسلامی می‌باشد.^۱

نگاه اول بیانگر تأثیر حداقلی فقه در فرهنگ تخصصی است و نگاه دوم، نشانگر تأثیر حداکثری فقه در این حوزه فرهنگ می‌باشد.

با توجه به تعاریف و مصادیقی که برای فرهنگ عمومی و تخصصی بیان شد، ارتباط بین این دو فرهنگ نیز روشن می‌شود. همچنین با تبیین نسبت هر کدام از این دو با فقه، میزان تأثیرگذاری فقه بر هریک و بالتبع مقدار تأثیرپذیری آنها از فقه نیز مشخص می‌شود. فقه موجود با ابواب و احکام مختلف خود، آینه تمام‌نمای فرهنگ عمومی و تخصصی می‌باشد، گرچه در کلیت خود، از نگاه فردی حاکم بر خود رنج می‌برد و این نگاه فردی سدی در برابر تأسیس نظام فرهنگی تمام عیار و در خور، از مجموعه فقه اسلامی می‌باشد.

ب) فقه و احکام نظام سیاسی

بی‌گمان نظام سیاسی و سیستم اداره فرد و جامعه، از اصول بنیادی یک تمدن بشمار می‌آید؛ چه اینکه به لحاظ عملی، مشکل بتوان زندگی جامعه بشری را بتوان بدون نظام سیاسی تصور نمود. نظام سیاسی نه تنها بیانگر وجود مجموعه‌ای از نهادها، که حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های خاصی از اعمال و رفتار است که منحصرأً مدنیت خوانده شده و در واقع از اساسی‌ترین اجزای یک تمدن محسوب می‌شوند. می‌توان گفت نظام سیاسی در قسمت عمده‌ای از زندگی بشر نفوذ و رخنه می‌کند و اصولاً زندگی انسان‌ها در درون نظام سیاسی آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد.^۲

۱. بنگرید به: پیروزمند، *رابطه منطقی دین و علوم کاربردی*، ص ۸۹.

۲. فیرحی، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، ص ۱.

نظام سیاسی در بینش اسلامی، بر مبنای هدفمندی‌های کلی شریعت و با توجه به اصل امامت، مفهوم می‌یابد. این نظام بر این اصل مبتنی است که امام به‌عنوان شاخص کلی در نظر گرفته شده و با توجه به وظیفه و رسالتی که دارد، جامعه دینی را که همان امت است، سمت و سو می‌دهد. اگر نظام سیاسی اسلامی را مجموعه‌ای از عوامل و عناصر متداخل در راستای مدیریت جامعه اسلامی بدانیم،^۱ و آنگاه به بازپژوهی فقه موجود بپردازیم، به روابط وثیق این دو پی خواهیم برد. چه اینکه فقه شیعه، فقه اداره نظام معاش و معاد و عجین با سیاست و حکومت بوده و تمامی مقررات و قوانین آن بر اساس نظام سیاسی، حکومت و تشکیلات بنا نهاده شده است. این همه را می‌شود از روح حاکم بر اسلام و تک‌تک ابواب و مسائل فقهی فهمید.^۲ رصد ابواب و مسائل فقهی، بیانگر آن است که بخشی از قوانین فقهی موجود، در قامت چارچوب‌های نظام سیاسی ظاهر شده و ناظر به وضعیت اداره جامعه بشری، حکومت، حاکمیت، مسئولیت‌های حکومتی، حل تخصصات اجتماعی، برقراری امنیت، قوای اجرایی، ترویج عمومی اسلام و ارتباط با دول و ملت‌های دیگر و مسائلی از این دست است. برای سیاست تقسیمات مختلفی ارائه شده است. از جمله این تقسیمات، تقسیم سیاست به دو بخش سیاست داخلی و سیاست خارجی است.^۳

یک. سیاست داخلی و فقه

مقصود از سیاست داخلی اصول و احکام سیاسی مربوط به داخل جامعه اسلامی و در ارتباط آحاد جامعه اسلامی با یکدیگر از یکسو و با حکومت ازسوی دیگر است. همچنین اجرای احکام و برقراری نظم و انضباط اجتماعی و ... از جمله اصول سیاست داخلی است. نقش و تأثیر فقه در سیاست داخلی تأثیری همه‌جانبه است. فقه از طریف برشماری وظایف هر کدام از

۱. نوایی، نظریه دولت دینی، ص ۱۵۵.

۲. بنگرید به: مشکانی، «مقدمه‌ای بر مناسبات فقه و حکومت»، کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۶۷، ص ۹۱ - ۶۵.

۳. شکوری، فقه سیاسی اسلام، ص ۱۱۵.

طرفین (حکومت و رعیت) و نیز تنظیم قوانین و مقررات اجتماعی و الزام مکلفین به رعایت و اجرای آنها، چارچوب سیاست داخلی را تشکیل می‌دهد. پرداختن به ریز امور سیاسی و اجتماعی و نیز نقش حاکم و حکومت در امور خرد و کلان جامعه، نشان از اهتمام فقه به سیاست داخلی جامعه اسلامی است و طبعاً می‌تواند در طراحی یک نظام سیاسی سودمند باشد.^۱

دو. سیاست خارجی و فقه

سیاست خارجی نیز به اصول سیاسی حاکم بر روابط جامعه و حکومت اسلامی با دیگر کشورها و جوامع مسلمان و غیرمسلمان است. در میدان سیاست خارجی نیز فقه نقش بسزایی ایفا می‌کند. در واقع فقه با تبیین چارچوب‌ها و گاه مسائل گوناگون روابط و مناسبات جامعه اسلامی با دیگر جوامع دیسپلین سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد. در این بخش فقه، در دو قالب احکام و اصول کلی مانند قاعده نفی سبیل و مانند آن، و نیز احکام خرد مانند نجاست و یا طهارت اهل کتاب و نظایر آن، می‌تواند در طراحی ساختار سیاست خارجی به کار آید.

ابواب و مسائل فقهی موجود از قبیل نمازهای جمعه و جماعات، خمس و زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، امور حسبه، امامت و ولایت فقیه و حکومت، حج، اسراء، غنائم، صلح، امان، اهل بغی، رباطه، دارالحرب و دارالاسلام، محاربه، ارتداد، نفاق و منافقان، سبق و رمایه، بطانه، قضاوت، حدود، شهادت، دعوت از کفار، عتق و فک رقبه، تألیف قلوب، اهل ذمه و جزیه، استجاره و امان و ... از جمله مصادیق احکام و مسائل سیاسی فقه موجود و نشانه دخالت فقه در امور سیاسی و حکومتی و نقش آن در نظام سیاسی جامعه اسلامی است.

ج) فقه و احکام نظام اقتصادی

در میان مسائل مورد نیاز تمدن و جامعه، اقتصاد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اهمیت اقتصاد برای آحاد جامعه به‌خاطر درگیری روزمره و ملموس آنها با مسائل و امور اقتصادی است. اما

۱. جهت اطلاع از نقش حکومت در امور خرد و کلان جامعه نگاه کنید به: قاسمی، *فقیهان امامی و*

عرصه‌های ولایت فقیه، ج ۱ و ۲.

اهمیت این مقوله برای تمدن، به این جهت است که استقلال و قدرت مقاومت و نیز شکوه و عظمت و ثبات سیاسی آن، بستگی ساختار اقتصادی و توانایی تمدن در حل نیازمندی‌ها، معضلات و مشکلات اقتصادی و معیشتی است. علاوه اینکه زندگی اجتماعی انسان‌ها بدون یک نظام اقتصادی شکوفا و رشد یافته، بسی دشوار است و همواره اقتصاد بیمار و فقدان نظام اقتصادی، زمینه را برای نابودی ارزش‌های اخلاقی و حاکمیت فساد و فحشا و جرم و جنایت مهیا می‌کند. اصولاً پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به کمال مطلوب برای یک تمدن، بدون مهیا بودن نظام اقتصادی مستحکم غیرممکن به نظر می‌رسد. در مقابل، فقه نیز به نظام معیشتی و اقتصادی جامعه توجهی ویژه دارد. یکی از کار ویژه‌های عمده فقه در این زمینه، جعل قوانین و مقررات و نیز راهکارهای اجرایی آنها، برای مدیریت امور معیشتی و اقتصادی جامعه است.

مسائل و موضوعات اقتصادی در یک دسته‌بندی، تحت عناوینی چند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند: ۱. اقتصاد تشریحی، ۲. اقتصاد تحلیلی.^۱ در ادامه به تعریف و تبیین این عناوین پرداخته و تأثیر و نقش فقه در مورد هر کدام از آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یک. اقتصاد تشریحی و فقه

مقصود از اقتصاد تشریحی، بخشی از اقتصاد است که به صورت امر و نهی‌ها، یا تفسیر و ارزیابی آنها در یک مکتب ارائه شده است.^۲ امر و نهی‌های فقه اسلامی در ابواب فقهی مختلف مربوط به امور اقتصادی و تجاری از قبیل تجارات، معاملات، عقود و ایقاعات از این دست است. در واقع این بخش‌ها از فقه اسلامی، در قالب اقتصاد تشریحی ارائه شده است.

دو. اقتصاد تحلیلی و فقه

مقصود از اقتصاد تحلیلی، رفتارهای بشری در زمینه تولید، توزیع و مصرف است.^۳ فقه اسلامی

۱. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، *درآمدی بر اقتصاد اسلامی*، ص ۱۲ - ۸.

۲. همان، ص ۹.

۳. همان، ص ۱۰.

در بخش‌هایی همچون تشویق به امر کار و تولید و نیز بخش‌هایی که مربوط به مصرف درست و نهی از اسراف و تبذیر است، اقتصاد تحلیلی را مورد دقت و توجه قرار داده است. اصولاً در فقه اسلامی مقوله تجارت، زراعت و سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و اموری از این دست، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ترغیب روایات به امر تجارت و تولید، زاینده همین احساس مسئولیت فقه در برابر اقتصاد و معیشت جامعه است. شاید بتوان ادعا کرد بخش عمده کتاب‌های فقهی به حوزه معیشت و اقتصاد مربوط می‌شود. در این حوزه افزون بر قواعد کلی که فقه آنها را معتبر دانسته، به تدوین قانون و بحث در جزئیات نیز پرداخته شده است. کتاب‌های فقهی نظیر متأجر، مکاسب، مساقات، مزارعه و ... همه برای تحقیق در زمینه معیشت و اقتصاد جامعه و تلاشی برای بهبودی سازمان اقتصادی جامعه بشری است.^۱ قواعد کلانی مانند قاعده ید، سلطنت، احسان، صحت و سوق مسلمین از جمله مسائل کلان اقتصادی فقه اسلامی می‌باشد. مروری بر مکاسب محرمة شیخ انصاری دخالت‌های ریز و درشت فقه اسلامی در احکام و مسائل اقتصادی جامعه و ارائه چارچوب برای امور اقتصادی جامعه را در مقابل دیدگان همگان قرار می‌دهد.

بنابراین شاید نتوان ادعا کرد که هم اکنون نظام اقتصادی مستخرج از منابع فقهی وجود دارد، اما این ادعا قابل توجه است که با توجه به اهتمام فقه اسلامی به مباحث و مسائل اقتصادی و نیز وجود رگه‌هایی عنیق و عریق از امور اقتصادی در منابع فقه، امکان استخراج نظام اقتصادی از دل فقه وجود دارد. البته این امر نیازمند اصلاح و تبدیل نوع نگاه به فقه از نگاه فردی و خرد به نگاه حکومتی و کلان است.

د) فقه و احکام نظام حقوقی

حقوق مجموعه مقرراتی است که بر اشخاص - از آن جهت که در اجتماع‌اند - حکومت می‌کند. به تعبیر دیگر حقوق روابط اجتماعی را تنظیم می‌کند. و در تعبیر سوم، مجموعه قواعد کلی و الزام‌آوری که بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند. بنابراین، نظام حقوقی

۱. سلطانی، *اهداف دنیوی فقه*، ص ۵۲ - ۵۱.

مجموعه‌ای از قوانین جاری است که مظهر وحدت و انسجام ذاتی آن، دسته‌ای از اصول و قواعد حقوقی است که به منزله مبادی قوانین و مقررات شاخه می‌شودن و نمایانگر انقسام و تفریع اصول به فروع، بر حسب نیازها و رویدادهای ناشی از روابط اجتماعی هستند که به صورت کلی مصداق‌های آن قواعد کلی‌اند.^۱ به تعبیر دیگر، نظام حقوقی مجموعه قوانین و مقررات منسجم و هماهنگ و مرتبط‌اند که بر اساس مبانی ویژه در جهت انسجام بخشی اجتماعی در قالب روابط گونه‌گون انسان‌ها با یکدیگر و انسان‌ها با حاکمیت‌ها و تضمین حقوق طرفین تنظیم می‌شوند. با توجه به تعریف نظام حقوقی، جایگاه ویژه آن در میان نظام‌های اجتماعی مورد نیاز تمدن، خودنمایی می‌کند.

از طرف دیگر، حقوق اسلامی که در قامت فقه خود را به نمایش گذاشته است، از تمامی خصایص و ویژگی‌های یک نظام برخوردار بوده، برخلاف انگاره برخی، مجموعه دستورهای پراکنده و گسسته نیست که بر حسب وضعیت شخص و یا گروه خاصی اتخاذ شده باشد، بلکه مجموعه قوانین یکپارچه و منسجمی است که بر قواعد عام و اصول کلی استوار است و قوانین و احکام به‌طور کلی، مصادیق جزئی و موارد خاص آن قواعد مبنایی و اساسی محسوب می‌شوند.^۲

باید توجه «روابط انسان» که موضوع اصلی حقوق است، به دو گونه است: روابط انسان با خدا و روابط انسان با انسان‌های دیگر. روابط انسان‌ها با یکدیگر نیز اقسام مختلفی دارد که هر کدام در ذیل بخش‌های مختلف نظام حقوقی می‌گنجد: ۱. روابط دو انسان در یک جامعه (حقوق خصوصی داخلی)؛ ۲. روابط دو انسان در دو جامعه (حقوق بین‌الملل خصوصی)؛ ۳. روابط انسان با حاکمیت (حقوق عمومی داخلی)؛ ۴. روابط دو حاکمیت (حقوق بین‌الملل عمومی).^۳ در یک تقسیم‌بندی جزئی‌تر و دقیق‌تر، اقسام و اجزای نظام حقوقی عبارت است از: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کار، حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل

۱. محقق داماد، قواعد فقهی، ج ۲، ص ۵.

۲. قنواتی، نظام حقوقی اسلام، ص ۶.

۳. همان.

عمومی و خصوصی، آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری.^۱ در ادامه با تعریف هر یک از اجزای نظام حقوقی، به بررسی تأثیر و نقش فقه در هر کدام از آنها می‌پردازیم.

فقه و احکام نظام حقوق^۲

یک. حقوق اساسی و فقه

مقصود از حقوق اساسی، مباحثی از قبیل: حاکمیت، عوامل ساختاری دولت - کشور، منشأ قدرت سیاسی، ماهیت رژیم سیاسی، نظریه تفکیک قوا، طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی، قوای مقنن، طریقه قانون‌گذاری، حقوق فردی و آزادی‌های عمومی و ... می‌باشد.^۳ سابقه این بخش از حقوق در فقه اسلامی، به مباحث تشکیل حکومت به دست پیامبر اکرم و مسائل بعد از آن بازمی‌گردد. حقوق اساسی، چنانکه از سرفصل‌های آن هویداست در بخش‌های مختلف فقه موجود جریان و سیلان دارد و گاهی در بخش‌هایی از فقه مطرح شده که در وهله اول چنین به نظر می‌رسد هیچ تناسبی با مباحث حقوق اساسی نداشته باشد. مثلاً در مبحث نجاسات و شمارش اقسام آن، از ارتداد بحث شده که امروزه در حقوق فردی و آزادی‌های عمومی حقوق اساسی جایگاه ویژه‌ای دارد. یا در کتاب صوم در مبحث رویت هلال از وظایف و اختیارات حاکم و ولی فقیه سخن به میان آمده، یا در مباحث امر به معروف و نهی از منکر از وظایف والی و امور حسبه که از مسائل مهم حقوق عمومی است، مطالبی گفته شده و نمونه‌هایی از این دست در کتب مختلف فقهی از قبیل اجتهاد، تقلید، نماز میت، حج، مکاسب محرمه و ... نیز دیده می‌شود.

دو. حقوق اداری و فقه

حقوق اداری یکی از رشته‌های حقوق عمومی است که درباره اشخاص حقوق اداری،

۱. جعفری لنگرودی، *ترمینولوژی حقوق*، ص ۲۳۰.

۲. در این قسمت از منبع ذیل استفاده و افری صورت گرفته است: میراحمدی‌زاده، *رابطه فقه و حقوق*،

ص ۴۸ - ۶۸.

۳. قاضی، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۳۱۰.

چگونگی تشکیلات و سلسله مراتب در آنها، مسئولیت وزارتخانه‌ها و نهادها و سازمان‌های دولتی و ... بحث می‌کند.^۱ موارد و مسائل حقوق اداری اکثراً بحث از قوانین شکلی و اجرایی است و قاعدتاً در بخش‌هایی از فقه سیاسی و در قالب وظایف مستخدمین دولت، عزل و نصب امرا و وزرا مطرح است. همچنین مباحث امور حسبه نیز از جهاتی مربوط به حقوق اداری است. اموال دولت و معاملات دولتی از دیگر موارد دخالت فقه در حقوق اداری می‌باشد. علاوه بر آن، نقش فقه در همه موارد حقوق اداری به‌عنوان محکی برای تعیین مخالفت با شرع کارساز است که البته در این صورت این نقش فقه قابل تسری در همه ابواب حقوق است. خلاصه اینکه در بخشی از مباحث و مسائل حقوق اداری، فقه به‌عنوان محک و معیار نقش‌آفرینی می‌کند و بخشی‌هایی از حقوق اداری نیز رأساً از فقه استخراج می‌شود.

سه. حقوق کار و فقه

حقوق کار بنا بر دیدگاه‌های اجتماعی و اقتصادی مختلف، به‌گونه‌های مختلفی تعریف شده است. در یک تعریف در مورد حقوق کار می‌خوانیم: «حقوق کار بر همه روابط حقوقی ناشی از انجام کار برای دیگری حاکم است مشروط بر اینکه اجرای کار با تبعیت یک طرف نسبت به طرف دیگر همراه باشد».^۲

پاره‌ای از مباحث طرح شده در حقوق کار فی حد نفسه به فقه نمی‌باشد مانند تعریف برخی مفاهیم و تحدید آنها همچون مؤسسه، کارخانه، کارگاه، کارگر، کارفرما و ... که در جای‌جای حقوق از آنها استفاده می‌شود، و متأسفانه جای آن در فقه خالی است، هرچند در بعضی از زمینه‌ها موارد مشابهی بین حقوق کار و مباحث اجاره وجود دارد. پاره‌ای قواعد و مباحث موجود در حقوق کار اما، مانند جبران خسارت، ایفای تعهد، اصل حاکمیت اراده و ... منشاء فقهی داشته و فقها در مورد هر یک از آنها به تفصیل سخن رانده‌اند. وجود مباحثی از این دست در فقه، نشانه قدرت و استحاک نظام فقهی است و دقت فقها و تفصیل هر یک از

۱. جعفری لنگرودی، *ترمینولوژی حقوق*، ص ۲۳۰.

۲. میراحمدی‌زاده، *رابطه فقه و حقوق*، ص ۵۸.

قواعد پیش گفته به دست ایشان، مجموعه‌ای عظیم را فراهم کرده که از زوایای مختلف، نکات مهمی را بررسی کرده‌اند و حقوق کار نیز بدان گستردگی یا در آن زمینه وارد نشده و یا اگر وارد شده، به‌رحال فقه در آن زمینه دست کمی از حقوق ندارد، لذا جدای از نگرش فردگرایانه فقه موجود و طرف‌داری خواسته یا ناخواسته فقها از مکتب اصالت فرد، این قسمت از حقوق و فقه دارای محورهای مشترک زیادی هستند.

چهار. حقوق مدنی و فقه

حقوق مدنی شامل روابط مالی و خانوادگی افراد یک جامعه با یکدیگر است. حقوق مدنی ابتدا شامل تمام رشته‌های حقوق خصوصی بوده است ولی به‌تدریج در روابط پاره‌ای از مردم تحولاتی به‌وجود آمد که ممکن نبود همه آنها را تابع قواعد مدنی قرار داد، یعنی رعایت مصالح عمومی ایجاب می‌کرد که برای اینگونه روابط قواعدی خاص، وضع شود.^۱ بخشی از مباحث مطرح در حقوق مدنی عبارت است از: اموال و تقسیم آن به منقول و غیرمنقول، مالکیت، حق انتفاع، اسباب تملک، مباحث عقود و ایقاعات، تعهدات، شرایط متعاملین، قواعد عمومی معاملات و قراردادهای، مباحث ضمان، غصب، اتلاف، مزارعه، مضاربه، جعاله، شرکت، مباحث احوال شخصیه مانند نکاح، طلاق و غیره.

در میان همه بخش‌ها و ابواب حقوق می‌توان گفت حقوق مدنی در هر کشور و نظامی بیشترین رابطه و هماهنگی را با شرایع الهی و دستورهای آسمانی داشته است، چه اگر قرار باشد دین برای ارتباطات اجتماعی مردم دارای دستور و قانون باشد، اولین صحنه بروز و ظهور آن تنظیم همین روابط شخصی است که نمود قوی آن در حقوق مدنی است و نقطه عطف و حساس در میان ابحاث حقوق مدنی، مباحث احوال شخصیه می‌باشد که جایگاه ویژه‌ای در اثرپذیری از شرایع الهی داشته است.

پنج. حقوق تجارت و فقه

حقوق تجارت را چنین تعریف کرده‌اند: «مجموع قواعدی که بر روابط تجار و اعمال تجاری

۱. کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۵۳.

حکومت می‌کند.^۱ ریشه قواعد حقوقی در حقوق تجارت برگرفته از حقوق مدنی است، اما به دلیل پیشرفت‌های اقتصادی، معاملات اقتصادی بزرگ و پیچیده، ایجاد مؤسسات و شرکت‌های بزرگ تجاری و ... کافی نبودن حقوق مدنی را مسجّل و به تدوین حقوق تجارت منجر شد.

در مقایسه بین فقه و حقوق تجاری، تمامی مطالبی که در بخش حقوق مدنی و گستردگی استدلال‌های فقهی در آن بخش گفته آمد، در اینجا نیز جاری است. فقه می‌تواند با دقت نظر، پیچیدگی معاملات موجود را بر عقود مختلف فقه یا عقود جدیدی که مخالفت با شرع ندارد، تطبیق دهد و حتی راه‌حل جدید ارائه دهد.

شش. حقوق جزا و فقه

در تعریف حقوق جزا گفته‌اند: «حقوق جزا یا حقوق جنایی، مجموع قواعدی است که بر نحوه مجازات اشخاص از طرف دولت حکومت می‌کند».^۲ بخشی از مباحث مطرح در حقوق جزا عبارت است از تعریف جرایم و مجازات و تقسیم‌بندی آنها، نحوه مجازات، ادله اثبات دعوا، شرایط تحقق جرم، نحوه رسیدگی به شکایات، و ده‌ها عنوان و موضوع متنوع دیگر. در فقه اسلامی مباحث فروانی در کتب قضا، حدود و قصاص، مباحث تعزیرات و کتاب شهادت و اقرار آمده است که در مجموع برای کشورهای اسلامی قوانین جزای اسلامی را فراهم آورده است. گستردگی قوانین جزایی در اسلام، منجر به این شده که دیگر نظام‌های حقوقی مواضع متفاوتی را در قبال این بخش از احکام فقهی داشته باشند.^۳

هفت. حقوق بین‌الملل و فقه

حقوق بین‌الملل رشته‌ای از حقوق است که از روابط دو یا چند دولت بحث می‌کند. اصطلاحات حقوق عام خارجی، حقوق عام ملل، حقوق دولی عام هم در همین معنا به کار

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. بنگرید به: میراحمدی‌زاده، رابطه فقه و حقوق، ص ۶۸.

رفته است.^۱ برخی از مباحث مطرح در این شاخه از حقوق عبارت است از: معاهدات بین‌المللی، دادگستری‌های بین‌المللی، حقوق دریاها، مرزهای جغرافیایی، سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان کنفرانس اسلامی و ... چنان‌که ملاحظه می‌شود حقوق بین‌الملل نسبت به دیگر شاخه‌ها از تنوع و پیچیدگی بیشتری برخوردار است و هم اکنون نیز روز‌به‌روز در حال گسترش و تکامل است. گرچه برخی از مباحث این شاخه از فقه مربوط به قوانین شکلی است، اما بخش‌های مختلفی از مباحث و قواعد آن را می‌توان در میان مباحث فقه ردیابی کرد. مثلاً قواعد عامی که در حقوق بین‌الملل وجود دارد، همچون ایفای به عهد و عقد، جبران خسارت، عدم تعدی به حقوق دیگران و ... در فقه جایگاه خاصی دارد. این بخش از فقه در زمان وجود حکومت اسلامی خود را می‌نماید و چنان‌که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای ایشان، حقوق بین‌الملل در قالب بستن پیمان‌ها و معاهدات با دیگر طوایف و قبایل غیرمسلمان و کشورهای اسلامی، پذیرش و فرستادن سفیر به دیگر سرزمین‌ها و گرفتن و آزاد کردن اسیر طبق ضوابط خاص و ... به منصفانه ظهور رسیده است. امروز نیز با تشکیل حکومت مقتدر اسلامی، شاهد حقوق بین‌الملل محکم و متقنی هستیم که از دل فقه استخراج و در ارتباط با دیگر کشورهای اسلامی و غیراسلامی مورد عمل قرار گرفته است.

خلاصه اینکه با رصد ابواب و مسائل مختلف فقهی، به وجود رگه‌هایی بس عمیق و عنیق از احکام گونه‌گونه حقوق با شاخه‌های مختلف آن آگاه می‌شویم. گرچه شاید نتوان با کنار هم قراردادن آنچه موجود است، نظام حقوقی را تدوین و عرضه کرد، اما وجود همین رگه‌ها بیانگر قابلیت فقه برای تنظیم و ارائه نظام حقوق اسلامی می‌باشد.

ه) فقه و احکام نظام تربیتی

نظام تربیتی، یکی از نظام‌های بنیادین در زندگی اجتماعی و انسانی است که زمینه‌ساز موفقیت انسان در سایر ابعاد می‌باشد. به همین خاطر این نظام از جمله سازه‌های مهم تمدنی بشمار آمده و نقش مهمی را در جغرافیای تمدن به خود اختصاص داده است. مقصود از نظام

۱. جعفری لنگرودی، *ترمیولوژی حقوق*، ص ۲۳۲.

تربیتی، مجموعه‌ای از مفاهیم و اندیشه‌های منظم و سازمان یافته درباره تربیت است که بین آنها روابط متقابل جریان داشته و به اصطلاح از نوعی همبستگی درونی برخوردارند و بیانگر کیفیت و چگونگی تربیت، به‌طور اساسی و پایه‌ای می‌باشند.^۱

اهمیت تربیت و نظام تربیتی در رابطه با تمدن به مسئله تربیت فردی و اجتماعی آحاد جامعه و مهیا کردن زمینه‌های موفقیت در سایر ابعاد، بازمی‌گردد. چه اینکه نظام تمدنی، در صدد ساختن جامعه‌ای نمونه و مدینه‌ای فاضله برای آسایش و رستگاری آحاد جامعه بشری است. از طرف دیگر بخش مهمی از این هدف، نیازمند تربیت صحیح فرد و جامعه می‌باشد و این مهم بر عهده نظام تربیتی است. اصولاً تربیت به فعالیتی منظم و مستمر اطلاق می‌گردد که در جهت کمک به رشد جسمانی، شناختی، اخلاقی، اجتماعی، عاطفی و به‌طور کلی پرورش و شکوفایی استعدادهای آحاد جامعه حرکت می‌کند.^۲ از سوی دیگر، فقه به‌عنوان برنامه عملی زندگی آدمی، یکی از مهم‌ترین اهداف خود را تربیت انسانی و الهی آحاد جامعه قرار داده است.

نقش و تأثیر فقه در نظام تربیتی

تأثیر فقه در تربیت و نظام تربیتی، به دو صورت متصور است:

نخست آنکه تربیت به‌عنوان موضوعی در نظر گرفته شود که شامل عرصه‌ها و عناصر گوناگونی همچون عناصر پیش‌گفته می‌باشد، آنگاه هر یک از عناصر فوق به فقه عرضه شود و دیدگاه فقه درباره آنها مورد بررسی قرار گیرد؛

دیگر اینکه تربیت و عناصر آن رد یک جامعه اسلامی در نظر گرفته شود و آنگاه بررسی شود که فقه کدام یک از این عناصر را می‌تواند تأمین کند. به‌عبارت دیگر بررسی شود که آیا مثلاً می‌توان اصول، روش‌ها و سایر عناصر تربیت را از فقه استخراج نمود یا خیر؟ شکل نخست تأثیرگذاری فقه روشن و بدیهی است و چه‌بسا بخشی از رسالت فقه به

۱. حاجی ده‌آبادی، در آمدی بر نظام تربیتی اسلام، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۲.

حساب آید و ایفای این نقش هم محدود به عرصه تربیت و نظام تربیتی نمی‌شود و دیگر عرصه‌های و نظام‌های اجتماعی از نیز دربرمی‌گیرد. اما شکل دوم نیازمند بررسی و استدلال است. به این صورت که پس از تعیین قلمرو فقه بررسی می‌کنیم که فقه چه عناصری از تربیت را می‌تواند عرضه کند.^۱

نظام تربیتی، ترکیبی از عناصر ذیل است: ۱. مبانی، ۲. اهداف، ۳. اصول، ۴. روش‌ها.^۲ در ادامه نقش و تأثیر فقه بر هر کدام از این عناصر را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱. مبانی تربیت و فقه

مبانی تربیت عبارت است از قانونمندی عینی و واقعی فرایند تربیت که مربوط به هست‌هاست و از واقعیات خارجی حکایت دارد. مراد از تأثیر فقه بر مبانی تربیت این است که احکام فقهی مبتنی بر واقعیات عینی و متکی بر معیارهای واقعی است و بخشی از این واقعیات، واقعیات‌های تربیت هستند که با کنار هم گذاشتن شماری از احکام شرعی می‌توان برخی مبانی تربیت را از فقه استخراج کرد.

۲. اهداف تربیت و فقه

اهداف مفاهیمی کلی و عام هستند که جهت فعالیت‌های تربیتی را نشان می‌دهند. در یک تقسیم، اهداف به دو دسته میانی و نهایی تقسیم شده است. مقصود از هدف نهایی‌ترین هدف و منظور از هدف میانی، هدفی است که در راستای وصول به هدف نهایی قرار می‌گیرد. در مورد تأثیر فقه بر هدف نهایی گفتنی است گرچه فقه به عنوان بخشی از اسلام، نمی‌تواند به تنهایی هدف نهایی - تقرب‌الهی - را تأمین نماید، اما می‌تواند اهدافی را ارائه نماید که در راستای آن هدف نهایی قرار گیرد. به نظر می‌رسد فقه در اهداف میانی نقش به‌سزایی داشته و از مجموعه مباحث احکام فقهی می‌توان برخی از اهداف میانی را کشف و استخراج نمود. اهدافی مانند حفظ سلامت جسم (از طریق مانند احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و نیز احکام

۱. بنگرید به: همت بناری، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، ص ۸۶ - ۸۵.

۲. حاجی ده‌آبادی، درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، ص ۲۰ - ۱۸.

طهارات و ...)، حفظ سلامت روحی (از طریق عباداتی مانند روزه، نماز، اعتکاف و ...) و حفظ روابط اجتماعی (از طریق انواع عقود، ایقاعات).

۳. اصول تربیت و فقه

اصول تربیت عبارت است از دستورالعمل‌های کلی که راهنمای تدابیر و فعالیت‌های تربیتی می‌باشند. حال سؤال این است که آیا فقه چنین دستورالعمل‌هایی دارد یا خیر؟ با بررسی گستره مسائل و احکام فقهی مشخص می‌شود که پاسخ مثبت است و فقه اسلامی حاوی دستورالعمل‌های کلی در زمینه اصول تربیت می‌باشد. اصولی مانند رعایت توانایی و محدودیت مرتبی (از جهت جنسیت، مقطع سنی، شرایط زمانی و مکانی و سایر احوالات و شرایط)، اصل تخفیف و مسامحت (مانند وجود جایگزین در احکام، جواز ارتکاب محرمات در حال اضطرار، تخفیف در نحوه انجام برخی واجبات و ...)، اصل مثبت‌نگری (مانند اصل صحت در فعل مسلم، اماریت ید، اصل حلیت، اصل طهارت و ...) و اصولی از این دست که از جای جای فقه قابل استخراج است.

روش‌های تربیت و فقه

به‌طور کلی روش‌ها با نحوه و کیفیت تحقق و تجلی فعالیت‌ها سروکار دارند و دستورالعمل‌ها و تدابیری هستند که در فرایند تربیت مورد استفاده مرتبی قرار می‌گیرند. فقه نیز که از مجموعه باید و نبایدهای شرعی تشکیل شده، روش‌هایی کلی در این زمینه تربیت را ارائه داده است. روش‌هایی مانند تنبیه (در قالب حدود، تعزیرات و دیات و ...)، فریضه‌سازی و الزام بخشی به مسائل، همراهی باید و نبایدهای شرعی و ...

نقش فقه در رابطه با تربیت و نظام تربیتی به همین امور محدود نشده و در امور دیگری مانند ابعاد تربیت (تربیت جسمی، تربیت روحی، تربیت اجتماعی، تربیت عقلانی و تربیت اخلاقی) و نیز ارکان تربیت (مرتبی و محتوا) تأثیرگذار بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.^۱ البته بیان این نکته ضروری است که نباید انتظار داشت فقه موجود به‌طور مدون و

۱. بنگرید به: همت‌بناری، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، ص ۸۵ به بعد.

مشخص، این عناصر مختلف نظام تربیتی را عرضه کرده باشد. آنچه عیان و مشهود است وجود برخی از این عناصر در مجموعه مسائل و احکام فقهی است که بیانگر اهتمام فقه اسلامی به این مقوله است.

نتیجه

فقه سنتی که میراث گرانقدر و هزار ساله شیعه است، در درون خود مشتمل بر مباحث، موضوعات و بسیاری از مبانی است که برای تأسیس و تأمین نظام‌های فقهی مورد نیاز تمدن، لازم است. بررسی نسبت فقه و تمدن با دو نگاه توصیفی و توصیه‌ای امکان‌پذیر است. در نگاه توصیفی نگاه ما به فقه موجود و در نگاه توصیفی، فقه مطلوب مدنظر می‌باشد. مقاله حاضر نگاه توصیفی را نصب‌العین خود قرار داده و با نگاه به فقه موجود به بررسی نسبت فقه و تمدن پرداخته است. نسبت فقه و تمدن در این مقاله با بازپژوهی فقه موجود در غالب مباحث فقه و فرهنگ، فقه و سیاست، فقه و اقتصاد، فقه و حقوق، فقه و تربیت و ... به اثبات رسید. ما به‌عنوان میراث‌دار این گنجینه ارزشمند، می‌توانیم از این ظرفیت عظیم برای تدوین نظام‌های فقهی و تأسیس تمدن اسلامی استفاده کنیم. اما نکته اینجاست که نگاه حاکم بر این منبع ارزشمند، نگاه فردی است و سراسر آن مالمال از احکام فردی، و لذا به همین صورت نمی‌تواند نظام‌های اجتماعی مورد نیاز تمدن را پشتیبان باشد. چه اینکه شالکه و صبغه تمامی این نظام‌ها، اجتماعی بوده، نیازمند نگاه کلان، جامع و نظام‌وار است و ناگفته پیداست که مدل استنباط احکام اجتماعی و حکومتی، بسیار متفاوت با روش استنباط احکام فردی است. با این حساب برای استخراج نظام‌های فقهی مورد نیاز تمدن، ما نیازمند نگاهی کلان، جامع و نظام‌وار به فقه می‌باشیم. با در انداختن طرحی نو در عرصه استنباط و اجتهاد و نگاهی حکومتی و اجتماعی به فقه، بایستی به‌سوی استخراج نظام‌های فقهی و دیگر نیازمندی‌های تمدنی باشکوه گام برداریم.

حسن ختام این مقاله را نیز جمله یکی از اندیشمندان اسلامی قرار می‌دهیم که آشکارا تمدن اسلامی را تمدن فقه دانسته است:

اگر روا باشد که تمدن اسلامی را به نام یکی از فراورده‌هایش بنامیم، باید بگوییم تمدن اسلام، تمدن فقه است، درست به همان معنایی که می‌توان تمدن یونانی را تمدن فلسفه نامید و تمدن اروپایی معاصر را به تمدن علم و تکنولوژی توصیف نمود، به واقع وقتی به فراورده‌های تمدن اسلامی، چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی می‌نگریم، می‌بینیم که فقه بی‌هیچ رقیب و منازعی در مقام نخست نشسته است.^۱

منابع و مأخذ

۱. آشوری، داریوش، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران، آگه، چ دوم، ۱۳۸۱.
۲. ابن منظور افریقی، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۰۵ق.
۳. اسلامی، رضا، *اصول فقه حکومتی*، قم، پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۴. امین، احمد، *ضحی الاسلام*، بیروت دارالکتب العربی، چ دهم، بی‌تا.
۵. انصاری، مرتضی، *المکاسب*، ج ۲، قم مجمع الفکر الاسلامی، چ دوازدهم، ۱۴۲۹ق.
۶. ایزدهی، سجاد، «برداشتی از دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون فقه سیاسی»، حکومت اسلامی، ش ۵۶، تابستان ۸۹.
۷. بحر العلوم، سید محمد، *بلغة الفقیه*، تهران، مکتبه الصدوق، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۳ق.
۸. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، *درآمدی بر اقتصاد اسلامی*، تهران، سمت، چ هشتم، ۱۳۸۷.
۹. پیروزمند، علیرضا، *رابطه منطقی دین و علوم کاربردی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۰. _____، *نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور*، چاپ شده در مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۱. تامسون، کنت، *دین و ساختار اجتماعی*، ترجمه علی بهرام‌پور، تهران، نشر کویر، چ اول، ۱۳۸۱.

۱. الجابری، «دانش فقه، بنیاد روش شناختی عقل عربی - اسلامی»، *فصلنامه نقد و نظر*، ش ۴، ص ۱۱۶.

۱۲. تهانوی، محمد، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۳. الجابری، محمد، «دانش فقه، بنیاد روش شناختی عقل عربی - اسلامی»، ترجمه محمد مهدی خلجی، *نقد و نظر*، سال سوم، ش ۴.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش، چ چهارم، ۱۳۶۸.
۱۵. جعفری، محمدتقی، *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۱۶. حاجی ده‌آبادی، محمدعلی، *درآمدی بر نظام تربیتی اسلام*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷.
۱۷. حسین‌زاده، علی محمد، *فقه و کلام*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۸. خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب)، *سید علی، سخنرانی در آغاز جلسه درس خارج فقه*، ۷۰/۶/۳۱.
۱۹. خسروپناه، عبدالحسین، *گستره شریعت*، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین، *المفردات*، قم، مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.
۲۱. روح‌الامینی، محمود، *زمینه فرهنگ‌شناسی*، تهران، عطار، چ پنجم، ۱۳۷۹.
۲۲. ساروخانی، باقر، *درآمدی بر دائرةالمعارف علوم اجتماعی*، تهران، کیهان، ۱۳۷۰.
۲۳. سبحانی، جعفر، «تطور فقه نزد شیعه»، *مجله تراثنا*، سال اول، شماره دوم، ص ۱۵.
۲۴. سروش، عبدالکریم، *بسط تجربه نبوی*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
۲۵. _____، *مدارا و مدیریت*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
۲۶. سلطانی، محمدعلی، *اهداف دنیوی فقه*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ اول، ۱۳۸۸.
۲۷. شکوری، ابوالفضل، *فقه سیاسی اسلام*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ دوم، ۱۳۷۷.

- ۱۸۰ □ فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۲، تابستان ۹۰، ش ۳
۲۸. شمس‌الدین محمد بن مکی (شهید اول)، *ذکری الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۹ق.
۲۹. فراستخواه، مقصود، *سرآغاز نواندیشی معاصر*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳.
۳۰. فیرحی، داود، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سمت، چ هفتم، ۱۳۸۲.
۳۱. قاسمی، محمدعلی و همکاران، *فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه*، ج ۱ - ۲، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ اول، ۱۳۸۸.
۳۲. قاضی، ابوالفضل، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران، دانشگاه تهران، چ هفتم، ۱۳۸۰.
۳۳. قنواتی، جلیل، *نظام حقوقی اسلام*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ اول، ۱۳۷۷.
۳۴. کاتوزیان، ناصر، *مقدمه علم حقوق*، تهران، بهنشر، چ دهم، ۱۳۶۸.
۳۵. کرایب، یان، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی پرست، آگه، تهران، ۱۳۸۲.
۳۶. کرمی، محمدتقی و دیگران، *جستاری نظری در باب تمدن*، قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ دوم، ۱۳۸۸.
۳۷. مجتهد شبستری، محمد، «سه گونه دانش در سه قلمرو»، *نقل و نظر*، ش ۵.
۳۸. _____، *ایمان و آزادی*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶.
۳۹. محقق داماد، مصطفی، *قواعد فقه*، تهران، سمت، چ اول، ۱۳۷۴.
۴۰. مشکانی سبزواری، عباسعلی، «مقدمه‌ای بر فقه اجتماعی شیعه»، *مجله کاوشی نو در فقه اسلامی*، ش ۶۵، پاییز ۱۳۸۹.
۴۱. مشکانی، عباسعلی، «پارادایم فقه حکومتی»، *ماهنامه معرفت*، ش ۱۶۸، آذر ۱۳۹۰.
۴۲. _____، «درآمدی بر فقه حکومتی»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۶۰، بهار ۱۳۹۰.
۴۳. _____، «مقدمه‌ای بر مناسبات فقه و حکومت»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۶۱، پاییز ۱۳۹۰.

۴۴. مقداد، فاضل، *نضد القواعد الفقهیه*، تحقیق کوه کمری، قم، مکتبه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۳ ق.

۴۵. مهریزی، مهدی، «فقه حکومتی»، *نقد و نظر*، ش ۱۲، پاییز ۷۶.

۴۶. میراحمدی زاده، مصطفی، *رابطه فقه و حقوق*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول، ۱۳۸۰.

۴۷. نوایی، علی‌اکبر، *نظریه دولت دینی*، قم، دفتر نشر معارف، چ اول، ۱۳۸۱.

۴۸. همت بناری، علی، *نگرشی بر تعامل فقه و تربیت*، قم، مؤسسه امام خمینی، چ دوم، ۱۳۸۸.

